

موریا نه اقتصاد ایران

محسن جلال پور

منابع زیرزمینی غیرقابل تجدید هر کشور را باید به چشم «سرمایه ملی» نگریست. یعنی: ۱- مالک این منابع مردم‌اند. دولت امین مردم در حفظ و ارتقای این «سرمایه» و نه مالک ذاتی آن است. ۲- نه تنها نسل امروز مردم کشور، بلکه نسل‌های آتی شریک در این سرمایه‌اند. ۳- سرمایه موجب قوام جامعه است. نباید از سرمایه خورد. باید راه‌های تبدیل سرمایه به شکل‌های ارزشمندتر و ثبات آفرین‌تر را پیدا کرد. منابع زیرزمینی غیرقابل تجدید هر کشور را باید به چشم «سرمایه ملی» نگریست؛ یعنی:

۱. مالک این منابع مردم‌اند. دولت امین مردم در حفظ و ارتقای این «سرمایه» و نه مالک ذاتی آن است.
۲. نه تنها نسل امروز کشور، بلکه نسل‌های آتی شریک این سرمایه‌اند.
۳. سرمایه روح قوام است. نباید از سرمایه خورد، باید راه‌های تبدیل سرمایه به شکل‌های ارزشمندتر و ثبات آفرین‌تر را پیدا کرد.

خانواده کشاورز مرفهی را در نظر بگیرید که زمین‌های کشاورزی مرغوب و خانه‌ای مناسب به ارث برده است. اگر پدر به تدریج زمین‌های کشاورزی و سپس خانه (بخوانید سرمایه خانواده) را فروخته، صرف تامین هزینه خوراک و پوشاک و سفر و تفریح کند و هنگام مرگ، فرزندان را بدون سرمایه و منبع درآمد بگذارد، پدر لایقی محسوب نمی‌شود. واقعیت آن است که اگرچه ظاهر این زندگی مرفه است، اما فضای حاکم بر چنین خانواده‌ای سرشار از رکود و خمودی و تنبلی خواهد بود و فرزندان وابسته و ضعیف به بار خواهد آورد. رونق آن هم، رونقی میرا و مقطعی است. اما اگر پدر با بسیج خانواده در کار و تلاش و توسعه و بهبود اراضی یا ایجاد منابع جدید تولید ثروت (مثلا احداث کارگاه لبنیات یا ایجاد باغ‌های جدید) ضمن تامین نیازهای خانواده، سرمایه انتقالی به نسل بعد را بیشتر و با ثبات‌تر کند، پدری مسوول است. بالاخص اگر بتواند کاری کند که خالص سرمایه سرانه انتقالی به هر فرزند از سرمایه اولیه خودش بیشتر باشد، شایسته تقدیر است، چون اجازه داده اعضای خانواده ثروتمندتر شوند. او نه تنها درآمد مناسب برای هزینه‌های جاری خانواده را تامین کرده است، بلکه سرمایه سرانه اعضای آن را نیز بالا برده است. فضای این خانواده هم پر از امید و تلاش است و هم در واقع مدرسه پرورش فرزندان کوشا و توانا خواهد بود. کشورها هم همین گونه اند. دولت یک کشور مس خیز، مثلاً شیلی می‌تواند مس را استخراج و صرف هزینه جاری نسل حاضری کند که درگیر حکومت بر آن است. با آن ارزاق وارداتی بخرد و توزیع کند. در حمایت‌های اجتماعی حد و مرزی نشناسد. ارز ارزان و فراوان برای سفرهای خارجی و واردات مصرفی فراهم کند. بدون توجه به بهره‌وری، روز به روز گروه بزرگ‌تری از مردم را با ایجاد «شبه شغل» به استخدام دولت درآورد. خود را مقید به انضباط مالی و پایبند برنامه‌های مصوب نداند. به جای تقید به هزینه در برنامه‌های کارشناسی‌شده، منابع را صرف دسترسی به آرزوها و رویاها کند. مدل‌ها و آموزه‌های مجرب بشری را وا نهد و هر جور دلش خواست به سعی و خطا بپردازد. اینجا و آنجا پول پخش کند ...»

اما اگر روزی این شیلی مس خیز، به این سرمایه ملی با دیدی متفاوت نگاه کند، چنین دولتی موجودی معادن مس را یک غنیمت متعلق به دولت برای مصرف در هر امری، نخواهد انگاشت و با آن مانند «سرمایه ملی» و در شان یک امانت ملی متعلق به مردم امروز و مردم فردا رفتار خواهد کرد. این دولت هیچ عجله ای برای برداشت حداکثری منابع از خود نشان نمی دهد. قبل از برنامه ریزی برای استخراج هر کیلوگرم مس از خود خواهد پرسید: حفظ این سرمایه در معدن برای شیلی اقتصادی تر است یا تبدیل آن به نوع جدیدی از سرمایه؟ و این تغییر سرمایه گذاری چگونه منافع نسل های بعد را تامین می کند؟ آیا به هدف اصلی من که ثروتمندتر شدن هر فرد شیلیایی نسل امروز و نسل بعدی است می انجامد؟ تنها وقتی که سرمایه گذاری جدیدی روی میز بود که از دید سرمایه گذاری ملی جذاب تر از حفظ انباشته معدنی برآورد شد، دستور استخراج صادر می شود. استیگلیتز اقتصاددان برنده نوبل هشدار می دهد چنین دولتی گاهی به این نتیجه می رسد که حفظ برخی معادن غنی در زیر زمین برای آینده کشور، اقتصادی تر از استخراج امروز آن است! دولت مسوول با تحمل سختی، هیچگاه از سرمایه نخواهد خورد و بر تعهد ملی خود بر حفظ و ارتقای آن پای خواهد فشرد. این دولت در مقابل وسوسه افزایش انفجاری هزینه و کسب محبوبیت کوتاه مدت از طریق توزیع سرمایه ملی (از طریق فروش مس برای تامین مصارف انبساطی جاری) مقاومت می کند. امکان ندارد مس بفروشد تا حقوق و مزایای بیشتری برای تعداد فزاینده تری از نان خورهای دولتی را تامین کند. با مردم صادقانه از لزوم کار بیشتر و تحمل ریاضت دوران گذار و از نتایج رویکرد توسعه سرمایه گذاری به جای خوردن سرمایه سخن می گوید. همراهی مردم در تحمل سختی های دوران ساختن کشور را با سلامت مالی ارکان دولت و خدمت لایق دولت پاسخ می گوید. درگیری فکری این دولت آن است که چگونه بنگاه های ملی را برای رقابت در تولید، فرآوری و تجارت مس رقابتی تر و تهاجمی تر کند. این دولت نگران تک محصولی شدن اقتصاد است و سعی می کند زیربنایی فراهم کند که بخش های دیگر «شایستگی های ملی» در بازار جهانی تبدیل به «مزیت رقابتی» شوند. این دولت نگران رسیدن آموزش و تحقیقات مرتبط به اهداف اقتصادی در کشور به لبه های رقابت روز است. این دولت را می بینید که از محل فروش مس بنادر عالی، کارخانه فرآوری مس و راه آهن می سازد و معادن را به روز می کند. چنین دولتی اساسا موجد و پاسبان فضای رقابت و بهره وری است. از بنگاهداری دولتی مثل طاعون می گریزد. این دولت قسم خورده بستری فراهم آورد که هر دلار ارزش مس استخراجی به سه دلار سرمایه گذاری ارزشمندتر برای شیلی تبدیل شود، به صورتی که کشور را در زنجیره صنعت مس به جلوتر و به لایه های تولید ارزش افزوده بالاتر بکشد و آن را آقای مس و صنایع مس دنیا کند. اگر بیست سال بعد به این کشور بنگرید خواهید دید در ازای مس استخراجی بیست ساله که به قیمت امروز مثلا یکصد میلیارد دلار می آرد، چیزهایی موجود شده که امروز سیصد میلیارد دلار می آرد. می بینید که حاکم بر نوآوری ها و تولیدات مس نه تنها در کشور خود بلکه در عرصه جهان است. می بینید که صنعت مس، بقیه بخش های اقتصاد ملی را هم رونق داده است و اقتصاد ملی گرچه همچنان از حضور گرمابخش مس بهره می برد، اما دیگر آویزان به مس نیست. می بینید اتفاق خارق العاده ای افتاده و آن اینکه تاثیرات صد میلیارد دلار مس فانی، در قالب سرمایه گذاری های مدبرانه به صورت پتانسیل زاپای ماندگار در اقتصاد ملی جاودان شده است! ناگفته پیداست در این کشور و بر حول چنین دیدگاهی، سفره گسترده ای از رونق اشتغال، چرخش اقتصادی و کم کم ارتقای استاندارد زندگی و رفاه هم اتفاق می افتد که بس ارزشمندتر است و یقینا مردان و

زنان این ملت که سرگرم رقابت، ساختن و آموختن بوده‌اند حال ملتی قوی‌تر، تواناتر و رقابتی‌ترند. ام‌الفساد اقتصاد ایران را جایی دور و بر همین رابطه «منابع تجدیدناپذیر- سرمایه» خواهید یافت. لعنت بر آن دست انگلیسی که با ذکاوتی شیطانی مبالغ حاصل از فروش نفت را به‌جای درج در ستون «سرمایه کشور» در ستون «درآمدهای دولت» رقم زد و «طلای سیاه» تبدیل به «بلای سیاه» شد. این اعمال ذائقه به ظاهر ساده حسابداری، توسعه ایران را یک قرن گرفتار موریانه درون کرد. دولت‌های ایرانی در عرصه اقتصاد، به‌جای ایفای رسالت تشویق، تقویت و هدایت تولید ملی، به تقسیم‌کنندگان خزانه نفتی تبدیل شدند. ناگفته پیداست که این بستر نامبارک، زادگاه فساد عمیق و همه جانبه شد که خود از علل اصلی سقوط حکومت شاهی بود. رمز توفیق در عرصه این اقتصاد بیمار با میزان دسترسی به انواع رانت‌های زاینده از دلارهای نفتی رابطه مستقیم داشت. دولت‌های قجر و پهلوی منابع ملی و نفت را موهبتی الهی متعلق به دولت و عطیه موروثی برای تامین صندوق همایونی انگاشتند. در غیبت حاکمیت حسابرسی سرمایه مدار بر نفت ایران، مدیران هر چه می‌خواستند، انجام می‌دادند. این مدیران تازه به دوران رسیده دولت پهلوی، خیلی زود حکومت را به بزرگ‌ترین بنگاهداری و رقیب ویژه‌خوار تولید ملی تبدیل کردند. بنگاه‌هایی عظیم آفریدند که پایبند هیچ منطق اقتصادی نبود. هیچ‌گاه با نفت، معامله «سرمایه ملی» نشد. همواره دولت‌هایی که در ازای هر ۵ سنت هزینه تولید نفت ۹۵ سنت سود خالص فروش داشتند، هووی قاهر تولید ملی بودند که جان می‌کند تا شاید در قبال هر ۹۷ سنت هزینه، ۳ سنت سود بیافریند و نصف آن را باز به نام مالیات و عوارض و... به دولت باز گرداند. ما در درمان این میراث شوم شاهنشاهی و اصلاح فرهنگ ملی در این باب آنگونه که باید، کامیاب نبوده‌ایم. باید این آموزه دیرپای استعمار از ذهن ما رخت بر بندد و بپذیریم که با منابع تجدیدناپذیر ملی باید در کمال انضباط و تقوا، رفتاری در خور «سرمایه» کرد. ورنه، اقتصاد بیمار ما، بین دوره‌های سینوسی ظهور «دولت سرمست ولخرج انبساطی» متکی به رونق بازار نفت و افول «دولت شوک زده افسرده» ملول از بی‌رونقی آن، آنقدر دست و پا می‌زند که یا جان دهد یا چاه‌های نفت به آخر رسد. ناهنجاری فوق‌الذکر دهه‌های متمادی است که مشکل اصلی اقتصاد ایران است. امروز بالاخص در شرایطی که تحریم‌ها به‌سوی ایجاد مانع در مقابل بازاریابی نفت ایران توسعه می‌یابد، اصلاح پارادایم ملی در این زمینه می‌تواند به تقویت اساسی موقعیت کشورمان منجر شود.

محسن جلال پور